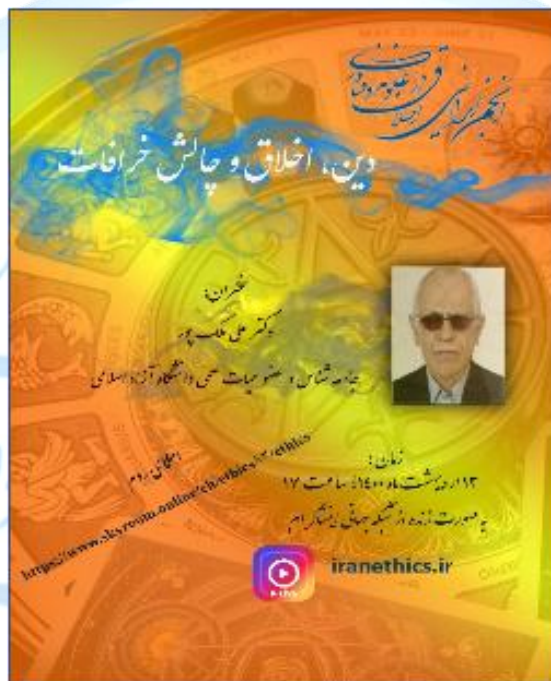


نشست اردیبهشت ماه با عنوان :

" اخلاق، دین و چالش خرافات "

سخنران: دکتر علی ملک پور



نشست اردیبهشت ماه انجمن ایرانی اخلاق در علوم فناوری در سال 1400 با سخنرانی جناب آقای دکتر علی ملک پور ، جامعه شناس و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی برگزار شد. گزیده ای از نشست در ادامه ارایه شده است:

شکل تاسیس

در مورد خرافات بحث های متعددی از منظر جامعه شناسی و معارف اسلامی و اسلام شناسی وجود دارد. ما امروز می خواهیم نسبت بین دین ، اخلاق و خرافات را بررسی کنیم. می دانیم که خرافات یک پدیده اجتماعی و نسبتاً فراگیر است و در همه ی جوامع وجود دارد و در طول تاریخ هم هیچ فرهنگی نیست که عاری از خرافات باشد حتی در جوامع مدرن هم رگه هایی از خرافات وجود دارد. من در کتاب خودم با عنوان "دوگانه دین و خرافات" مفصل در رابطه با خرافات بحث کردم. خرافات در واقع انتصاب قدرت تدبیر و تاثیر به اشخاص، پیشوایان یا اشیا است. خرافات انواعی دارد خرافات دینی و خرافات غیر دینی. گرچه بیشتر خرافات ریشه در تفکرات دین های مختلف دارد، دین های ابتدایی یا حتی دین های بزرگ و رایج جهانی آمیخته ای از خرافات را با خودشان دارند. اما سوال این است که چه نسبتی بین اخلاق، دین و خرافات هست؟ قبل از همه باید توجه داشته باشیم وقتی که ما می گوییم در دین دو تا دیدگاه وجود دارد یکی از منظر جامعه شناسی و یکی دین. از منظر من این دو تا با هم فرق دارند. جامعه شناسان هر نوع اندیشه، رفتار و گفتاری را که معطوف به ارزش های مقدس ماوراء طبیعه و بحث رستگاری باشد را دین تلقی می کنند و زیاد تاکید ندارند چه چیزی درست است یا غلط، دین حق است یا ناحق، یا در دین جعل شده یا خرافات است این بحث ها چون جنبه ارزشی و قضاوتی دارد در مقوله ی داوری های علمی جا نمی گیرد. وقتی که دارک (Durke) و وبر (Weber) تعریف می کنند مثال هایشان عمدتاً از جادو است در حالی که جادو و سحر از مبحث مقولات دینی می روند . اگر بخواهی دین به معنای ادیان حق با ادیان الهی بحث

کنیم در حالی که می بینیم جامعه شناسان همان رفتارها را در شمار رفتارهای دینی قرار می دهند و جادو و سحر هم یک طوری دین تلقی می شود. لاقلاً صور اخلاقی دینی این طور تلقی می شود. در هر حال ما می خواهیم این را بگوییم که بحث ما ترکیبی از هر دو است یعنی این ها جنبه هایی از جامعه شناسی، دین و خرافات را در بر می گیرند. مثال ها و مصداق هایی را باید از محور روانشناسی بگوییم که برای بیننده ها و مخاطبان ناآشنا تر باشد. بله همان طور که گفتیم دین از نظر جامعه شناسی، دین و خرافات قابل تفکیک نیستند و از منظر درون بینی است که ما می گوییم دین حق و دین اصیل از خرافات مبراست در صورتی که می توانیم بگوییم یک مجموعه کتاب مقدس یا آورده هایی به صورت وحی داریم و یک چیزهایی را در طول تاریخ به نام مذهب تاریخی، دین تاریخی، مذهب جاری در زمان پیرایه هایی به آن اضافه شد و آن را می توانیم بگوییم تحت عنوان خرافات طبقه بندی کنیم. بر حسب تعریف خرافات این گونه است که ما از نظر درون دینی که دین را معیار قرار می دهیم و آن پدیده ها به این ترتیب، خرافات از دین متمایز می شود ولی معنای اولیه ی جامعه شناسی، دین و بقیه خرافات حقوق نسبی دارند و اصیل و غیراصیل مقوله ای نیست که جامعه شناسی ها به آن پردازند. در حالت دوم چون که معیار متن معیار مثلاً در اسلام و قرآن است و یا گفتار پیامبر و ائمه مکمل آن است به شرطی که از فیلترهای اعتبارسنجی توسط متخصصین عبور کند این دو قسمت اخیر یعنی احادیث و سیره معیار اصلی آن یعنی قرآن مطابق داشته باشد.

همان طوری که گفتیم خرافات در تعریف قائل شدن به قدرت و تاثیر بر نیروهایی است که مثلاً آن نیروها می توانند خود پیشوایان دینی باشند یا خود اشیاء یا ارواح باشند و یا پدیده های ماوراطبیعی باشند که می توانند در سرنوشت انسان دخالت داشته باشند. نگاه این چینی تلقی از منظر درون دینی با فلسفه ی محیطی و یگانگی مطلق قدرت خدا و سلطنت قدرت خدا سازگار نیست، بنابراین یک جور معارف کاذب و منافع شده در طول تاریخ مذهب اصلی یا دین اصلی اگر به تعبیر امروزی بگوییم که خرافات یک آگاهی کاذب است. در تعریف ایدئولوژی یک نوع آگاهی کاذب است ولی خرافات هم یک جور ایدئولوژی قدیم بوده حالا در دنیای جدید ایدئولوژی ها خرافات جدید هستند یعنی به این شکل می توان طبقه بندی کرد در دنیای قدیم خرافات ایدئولوژی نظام های سیاسی، دینی و اجتماعی و اقتصادی بوده و برحسب کارکردها و خواصی که داشته دامن زده، پذیرفته شده و گسترش هم پیدا کرده است. معادل آن می توانیم بگوییم شاید ایدئولوژی ها خرافات دنیای جدید هستند در واقع اسم که افراد را اسیر خودشان می کنند و نوعی اصالت مطلق برایشان قائل هستند پیروانشان در واقع یک جور خرافات جدید از منظر درون بینی هست، خرافات طیفی از عقاید را در برمی گیرد که در حادثترین حالت خودش از منظر درون بینی به کفر و شرک نزدیک می شود یعنی بعضی وقت ها ما می بینیم افراد برای اشیاء، اشخاص، ارواح و موجودات چنان تاثیرات قائل هستند که گاه آن را تا قدرت خدا پیش می برند و این مرزهای شرک و کفر نزدیک است. بنابراین خود خرافات هم یک امر واحد و با وزن واحد نیستند خرافات طیفی از عقایدی را در برمی گیرد که عرض کردم در حادثترین شکلش به شرک نزدیک می شود و در خفیف ترین شکلش یک نوع سوءبرداشت از معارف دینی است. این دو را هم باید در نظر داشته باشیم اما نسبت دین و اخلاق را چطور می توانیم باور و تحلیل کنیم؟ این است که در واقع دین مزیتش به اخلاق این است در واقع دین آمده اخلاق انسان ها را ارتقاء بدهد (اخلاق اجتماعی و فردی را). اگر انسان ها به دین مدعی باشند در واقع دین است که می تواند در پرتو آموزه های مبتنی بر وحی و اصیل که پیروان آن اعتقاد دارند که جهان گیر باشد برای طی کردن مراحل تا ملاقات خدا، در واقع ادعای دین ها است به ویژه دین هایی که ادعای رستگاری دارند و به این شکل است که می توانیم بگوییم که اخلاق غایت آموزه های دینی است. نقل است که از پیامبر گرامی اسلام " إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ " یعنی من برانگیخته شدم برای ارتقا و احیای مکارم اخلاقی؛ حقایقی که به انسانی می دهد و جامعه را یک جامعه ی اخلاق مدار تربیت می کند. پس این نشان می دهد یک چنین هدفی یک راهبردی در دین دارد و تعریف شده است. اگر ما بر همین مبنا قضاوت کنیم اگر یک مثلی بخواهیم رسم کنیم به سه قسمت تقسیم کنیم. آن قسمت قاعده ش ایمان یا باور هست مرحله ی بالاتر مساحتش است که قسمت بالاتر کمتر می شود سه خط در فاصله های مساوی که بزینم آن قسمت پایین تر باور یا ایمان می شود، قسمت وسط احکام می شود و آن قسمت بالایی که کمترین مساحت را دارد رأس آن مثلث اخلاق می شود، به عبارتی آن قاعده ی پهن مثلث می شود به سمت بالا می رود کمتر می شود. من این نظر را دارم که می توانیم از آن دین تفکیکی در بیاوریم، دین میخ واحد است که ما از خواستگاه ایمان به سمت اجرای احکام که یک درگاه است به سمت آن ها به سمت مقصد یا منزلگاه برویم. این رسالت دین یا ماموریت دین یا لاقلاً ادعای دین است، چه در اسلام چه در ادیان دیگر، حالا ما سعی می کنیم برحسب فرهنگ، مناسبات اجتماعی خودمان که با آن درگیر هستیم از اسلام مثال بزینم معنای این تفکیک ها چیست؟ ببینید خیلی ها خدا را باور دارند اگر از آن ها بپرسید می گویند من باور دارم، حالا به نسبت آن هایی که مسلمان هستند پس در این باور افراد زیادی جا می گیرند ولی همه مقید به اجرای احکام و عبادت ها نیستند باورهایی دارند ولی به آن احکام و مناسک عمل نمی کنند. دوباره گروهی که به آن احکام و مناسک عمل می کنند که مومن تلقی می شوند آن ها هم در مرحله اخلاق کمترین دوباره به همین نسبتی که می رویم بالا کم می شود، معمایش این است که تربیت اخلاقی که هدف دین است در حداقل خودش است یعنی شما مومنانی پیدا کنید که هم باور داشته باشند هم احکام و مناسک را انجام دهند و هم در عمل فردی با عمل اجتماعی خودشان جز در پی اخلاق مداری نباشند. این ها به نسبت کم می شوند من حالا می خواهم نکاتی را بگویم که آن اسم هایی که افراد برای خودشان باور دارند اما وقتی که به احکام می رسیم مناسک احکام مثل نماز یا روزه، قربانی کردن حج

و عبادت های دیگر، این ها احکام و مناسک دینی هستند . در جامعه ما این تصویری که مردم از آن ها دارند اغلب اشتباه است بعد از این مرحله ی ایمان ، مرحله عبادت و احکام است . هر وقت سخن از عبادت و احکام می شود این ها می آیند کارهای اخلاقی با عمل صالح انجام می دهند .

خیلی مهم است شخصی روزه می گیرد ، نماز می خواند ، خودش را آدم کاردست می داند و فکر می کند وارد بحث اخلاق شده، این در حالیست که متأسفانه هنوز وارد عمل صالح نشده است. بسیاری از مردم همین جا مشکل پیدا می کنند در واقع عبادت فاز اول است. فاز دوم که فاز تکرار و تمرین خلیات نیک در عبادت ها است که تازه فرد می آموزد. فاز سوم انجام دادن عمل صالح است.

عبادت ها خودشان به تنهایی عمل صالح تلقی نمی شوند و آن ها فقط تجربه هستند. زمانی آن ها اخلاقی تلقی می شود که منجر به عمل صالحی باشد، چون که در قرآن هم می گوید که عبادت باید ما را از فحشا و کار بد باز دارد "إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ" یعنی آن الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ این نماز باید ما را از انجام آن باز دارد.

آن چیزی که دین هست و ایمان واقعی است شرطش این است که به فاز سوم راه پیدا کند من این جا وجه تفاوت و تمایز خرافات و اخلاق را می بینم یعنی نسبت آن ها با دین، دین در مراحل یا پروسه سه گانه ی (۱) باور (۲) عمل به احکام (۳) عمل به اجتماعی به اصطلاح صالحانه و مصلحانه پروسه اش تکمیل می شود و خرافات چنین مراحل را طی نمی کند چون به لحاظ نظری و به اصطلاح در باورها گفتیم حتی در جهانی به شرک نزدیک می شود و از آن طرف در عبادت ها به اصطلاح متمسک به اشیا و افراد و اشخاص و ارواح محال است که در فاز سوم به عمل صالح و عمل اخلاقی برسد .

ما دستگاه نظری را ترسیم می کنیم می خواهیم ببینیم که جایگاه خرافات در مجموعه اسلام کجاست؟ یا مجموعه دین کجاست ؟ این را به نحوی ببینیم که خرافات مربوط به اخلاق نمی شود، چرا؟

ما می گوئیم که اخلاق در کشاکش دین و خرافات قرار دارد. یعنی اگر پروسه درست و سریع طی شود باید منجر به اخلاق شود، اگر نشود آن چیزی که در جامعه می بینیم غلبه کمی و کیفی خرافات است.

مجموعه دین آمیزه هایی از خرافات و دین است و من فکر می کنم آن وجه خرافاتش بیشتر است چرا؟ به آن دلیل که اولاً، با توجه به مستندات پژوهشی که وجود داد و دوماً، برداشتی که مردم از دین دارند، متعلق به قرن گذشته است که با شرایط جامعه کنونی تطبیق ندارد. این دلیلی است برای این پرسش که چرا مکارم اخلاقی ضعیف است؟ حتی همین الان بدون همه پژوهش ها با تجربه زیسته خود می بینیم که اخلاقیات در جامعه آسیب دیده همانند راستگویی، درست کاری، پاک دامنی، تعهد به قراردادهای نظم همه ی این ها به شکلی آسیب دیده اند و جامعه ما شرف آسیب های شدید است. عقیده من این است که این باورهای دینی که در ذهن من و مردم است باید منجر به فاز سوم شود. من می گویم اخلاق، چرا اخلاق ضعیف است؟ برای این که شما این باورهایی که داری کارآمد نیست. به عنوان مثال الان می گویند واکسن کرونا مثلاً درمان می کند حالا تصور کنید یک عده در درمان ، واکسن بزنند و خوب هم نشوند بررسی می کنند می گویند این واکسن خالص نبوده و گرنه باید جلوی کرونا را می گرفت تصور کن هم چنین چیزی باشد یا هر داروی دیگری اگر خالص نباشد اثربخشی ندارد، دین هم در واقع یک داروی بیماری های اخلاقی ماست، منظور ناخالصی های وجدانی ما اگر این درمان نشود نشان می دهد که این خالص نیست. البته یک بعد قضیه این است یعنی یک بعد آن نظری است و یک بعد دیگر آن عینیت ها یا عوامل عینی است ، ما نباید آن را از نظر دور داشته باشیم . پس ما می گوئیم در اسلام اخلاق یک چیز واحد نیست، مثلاً ما بگوئیم که یکی نیکی به پدر و مادر می کند کارش اخلاقی است یا هر کس به مستمندان کمک می کند ما بگوئیم یک نظام اخلاقی اسلامی است . منظور معلم هایی که یک شبکه را بوجود می آورند ، آن ها چه کسانی هستند؟ شغل آن ها چیست؟ ارزش انسانی و اخلاقی دامنه ی شمول حتی از جامعه مومنان هم فراتر است. شبکه یا نظام اخلاقی که در اسلام هست و قرآن شامل مولفه هایی است مثل عدل تقوا، صبر، انفاق، احترام به والدین، حمایت از مستمندان و آن چیزی که به طور کلی مفهوم خیر و مفهوم عام عمل صالح را دارد، ببینید وقتی قرآن می گوید قسط و عدل را مشخص نکرده یعنی چه؟ معنایش این است که ارزش ها تطابق پذیرند یعنی در هر دوره ای قسط و عدلش فرق می کند. متأسفانه همه ی معارف علمی پیشرفت کردند ولی معارف دینی پیشرفت نکردند، هنوز هم یک سری می گویند قسط و عدل یعنی چه. مفاهیم کهنه و قدیمی در آن است، یک سری از علوم دینی و علوم اسلامی پیشرفت زیادی نکرد، متأسفانه در طی این قرون در حالی که علوم انسانی، علوم اجتماعی روش های جدیدی به کار گرفتند و به روز شدند ولی شما هنوز می بینید که اقلام دینی، بحث های دینی همچنان در بحث های ۵۰۰ ، ۶۰۰ و ۷۰۰ سال پیش دور می زنند در حالی که قسط و عدل و تقوا، انفاق این ها همه تطابق پذیرند و می توانند به روز بشوند. این وظیفه ی دانشمندان این رشته است . مثلاً مسئله عدالت زیستی ۵۰۰ سال پیش مطرح نبود و ۵۰۰ سال پیش عدالت یک بعد دامداری و کشاورزی داشت ، اما امروزه حقوق زنان، حقوق بشر هست، امروز حق حاکمیت ملی است که مصداق عدالت و دموکراسی است، امروز روز جهانی عدالت و آزادی مطبوعات است که مصداق قسط و مصداق عدل است، این موارد است که باید بازآفرینی و باز شکافی شود ، ولی متأسفانه

به هر کسی برسی چند تا کلیشه وجود دارد که این رفتارهای خوب دینی است، و باعث می‌شود آن نظام اخلاقی را ما درک نکنیم. من معتقدم نظام را باید درک کنیم این نظام قابلیت تطابق با عصر و زمان را دارد. بحثی که هست این است که در طول قرن ۱۴ تا ۱۵ گذشته درباره اخلاق بحث زیاد شده، از همان قرون اول و دوم هم بحث‌های اخلاقی زیادی در عرفا و مفسران بوده که بعدها هم رسید به ترجمه آثار، اخلاق از منظر ارسطو، اخلاق از منظر افلاطون و... این ها ترجمه شدند و ترکیبی از اندیشه‌های یونانی، لایه‌هایی از آموزه‌های اسلامی تحت عنوان فلسفه‌های اخلاق اسلامی جا افتاد در حالی که بخش اعظمش فلسفه‌های یونانی بود بعدها در کار دانشمندانی مثل فارابی، ابن سینا، غزالی، ابوعلی مسکادی، ابولحسن عامری و بعد ابوالسعید ابوالخیر، مولانا، حافظ و... آمدند و بحث‌های اخلاق را در ابعاد فلسفی، دینی و عرفانی توسعه دادند که یک پیشینه‌ی برجسته‌ای در اسلام دارد. مسئله این است که دنیای قدیم دنیای فلسفه بود کلا جهان قدیم سیره‌ی فلسفه بوده بنابراین اخلاق را هم بیش از این فلسفی کردند و این میراث تا امروز هم آمده الان هم بسیاری از افرادی که معارف اسلامی کار می‌کنند راجع به اخلاق بیش از حد فلسفی بحث می‌کنند، در حالی که یک بعد نظری و معرفت‌شناسانه در اخلاق است بعد دیگر باید اخلاق را به مسائل اجتماعی خودش ارجاع بدهند و یک چیزی بود که فیلسوفان قدیم نمی‌دیدند به آن‌ها چقدر وارد است در آن دوره تطبیق نگاه فلسفی بر مقولات تجربی رسم نبود، این روش علمی جدید است که ما با تجربه به سوی واقعیت برویم و واقعیت‌ها را شناسایی، مطالعه و طبقه بندی کنیم. امروز همان بقایای بحث فلسفه درباره اخلاق هنوز مطرح است و بسیار اخلاق را استدلالی بحث می‌کند. اگر ما این کارها را بکنیم این باورها را داشته باشیم این ها می‌شود، به عنوان مثال عمل اخلاقی، در حالی که اخلاق یک پدیده اجتماعی است بعد نظری و معرفت‌شناسی غنی دارد ولی بعد اجتماعی و واقعیت‌گرایانه آن ضعیف است. در فرهنگ ما به عبارتی در بستر مناسبات اجتماعی رشد می‌کند جامعه‌ای که در آن نابرابری باشد، فقر باشد، به ویژه جامعه‌ای که شاخص‌های توسعه در وضعیت‌های ناظر باشند، جامعه‌ای که نابرابری‌های جنسیتی در آن وجود دارد، محیط زیست آن آلوده باشد، اشتغال کم باشد خود به خود اخلاق تعطیل است. بنابراین کتاب نوشتن درباره ی اخلاق مشکل اخلاق را حل نمی‌کند و ما را به سوی مکارم اخلاقی نمی‌برد، ما باید بستر اجتماعی را هم در نظر داشته باشیم و به آن فکر کنیم و بپردازیم، این نکته‌ای است که نقطه ضعف مباحث اخلاقی در جامعه‌ی ماست. هرکس تربیونی دارد در کلاس، دانشگاه، مسجد راجع به اخلاق همه صحبت می‌کنند، اندرز می‌کنند، ولی آن‌ها در نظر نمی‌گیرند جامعه‌ی فقیر نمی‌تواند جامعه‌ی اخلاق‌مندی باشد، پس اول فکر فقر باشیم، فکر اصلاح نابرابری‌های اجتماعی باشیم و این‌ها را سعی کنیم بهبود بدهیم شاخص‌های رفاه را ترمیم کنیم جامعه‌ای که به سطحی از رفاه برسد خود به خود میل به مکارم اخلاقی هم در آن بیشتر می‌شود. این نکته‌ای که باید در نظر داشته باشیم و از آن غافل نشویم ولی تا بحال بی شرط نبوده حتی آن‌هایی که برای اخلاق مبارزه می‌کنند تلاش می‌کنند اغلب از آن یاد می‌برند که اخلاق یک پدیده‌ی صرفاً معرفت‌شناسانه نیست، ببینید من الان یک نمونه برای شما بگویم که دین‌ها چگونه بر اخلاق تاثیر می‌گذارند، ببینید پژوهشی که در سال ۵۶ و یک پژوهش در سال ۷۱ و یک پژوهش هم در دهه‌ی ۹۰ شده است که به طرح پیمایش ملی معروف است، از آن سه پژوهش قبلی نکاتی را از کتاب توسعه تضاد یادداشت کردم، در آن فرامرز رفیع پور می‌گوید: که اعتقاد به روحانیت باور به آن بعد اخلاق و پیشگاهی سر مسائل دینی در سال ۵۶، ۳۱ درصد بود، یعنی ۳۱ درصد مردم به روحانیت اعتماد نسبی داشتند. سال ۶۵ یعنی اوایل انقلاب به ۸۶ درصد رسید ۸۶ درصد مردم به روحانیت اعتماد داشتند، در سال یعنی ۷۱ دقیقاً ۶ سال بعدش این رقم ۳۲ درصد شد که این رقم به رقم سال ۵۶ برگشت اعتقاد به دین، باور به دین چطور بود سال ۵۶، ۲۲ درصد بود سال ۶۵ ۸۹ درصد یعنی ۹۰ درصد مردم اعتقادات دینی از خفیف تا غلیظ داشتند و باورشان خیلی بالا بود سال ۷۱، ۴۳ درصد بود یعنی نصف شد خیلی مهم است گرایش مردم از دین و خدا به سوی پول رفته است. شاخص اخلاقی خیلی مهم است دما سنج اخلاق مردم جامعه است، ببینید گرایش مردم از دین و خدا به سمت پول سال ۵۶، ۱۸ درصد بود. چه چیزی تغییر کرده است؟ دین تغییر نکرد تازه حکومت هم دینی شد علی‌القاعده باز باور دینی بیشتر می‌شد، اما باور دینی بعد معرفتی و معرفت‌شناسانه است واقعیت‌های اجتماعی یعنی تنزل رفاهی اجتماعی، افزایش فقر و آن دیگر حکومت دینی و غیردینی نمی‌شناسد وقتی که شاخص‌ها واقعیت‌های ذهنی تنزل پیدا می‌کند اخلاق را به سوی تخریب می‌رود بنابراین شاخص‌ها این را نشان می‌دهد و گرنه آن ۸۹ درصد و بقیه این‌ها که با ما بود همان سیر صعودش را بالا می‌برد تا آن موقع شاخص‌های اقتصادی تغییر می‌کردند بد نبود به علاوه اینکه باورها یعنی بعد معرفتی و بعد نظری هم قوی بود، اما اگر بعد نظری هم ثابت می‌ماند اوضاع قبل از این که خراب شود آن باورها آسیب می‌بیند چون باورها از واقعیت نیستند. نکته‌ای که ما می‌بینیم تنزل اعتماد و اعتقادات را داریم. حالا شاخص‌های زیادی در آن کتاب و بقیه کتاب‌ها شده که من خلاصه اش را گفتم ولی تقریباً همه این روند را نشان می‌دهند. حالا مثال طراحی همایش ملی تحت کشور همه ی استان‌ها هم که آمده انجام باشد هم شاخص‌ها ی این روال را دارد یعنی تنزل نسبی. پس بنابراین تاکید معرفت‌شناسانه و ذهنی بر اخلاق همان قدر که مسئله ساز است، که تلقی خرافات با انکار ذهنی و باور دارد به عبارت دیگر خرافات صرفاً یک سوء تفاهم نیست حالا ما می‌خواهیم بگویم هم اخلاق و هم خرافات یک بعد معرفت‌شناسانه دارند و یک بعد اجتماعی و عینی. اخلاق را مثال زدیم و خرافات را مثال می‌زنیم. خرافات محصول مناسبات ذهنی منصفانه است، چرا خرافات پایدار ماند؟ چون زمینه‌های آن و کارکردهای آن پایدار بود مثل حق نابرابری و ستمگری وقتی در جامعه همان شاخص‌هایی که گفتیم کم شود، از آن طرف اخلاق کم می‌شود و خرافات زیاد می‌شود چون مردم می‌بینند پناهی ندارند ملجا و مئمل ندارند در ذهنشان عواملی تصور می‌کنند و به تسکین دردهایشان باورمند می‌شوند، بنابراین به این شکل خرافات هم رشد نمی‌کند پس هم اخلاق بعد نظری و عینی دارند و همین‌طور خرافات؛ بعد نظری خرافات باور به

نیروهایی است که به موازات خدا مطرح می‌شوند، ممکن است اشخاص، پیشوایان، اشیاء، ارواح، اجنه و هر چیزی باشند که آدم‌ها فکر می‌کنند در سرنوشتشان موثرند و می‌توانند سهمیم باشند این بعد معرفتی‌اش است. بعد عینی‌اش شاخص‌های چون رفاه، معیشت، اشتغال و توسعه تنزل پیدا کند با رشد خرافات رابطه معکوس دارد یعنی آن‌ها که کم می‌شوند خرافات زیاد می‌شود، در جامعه به این شکل خرافات رشد می‌کند. معنا برداشت که از این ایده داریم چیست؟ مبارزه با خرافات، کتاب نوشتن در رابطه با خرافات نیست. مبارزه با خرافات یک مبارزه ملی و مدنی است. یعنی بعد نظری‌اش نمی‌گذارد فکری و ملی باشد ولی بعد مدنی‌اش این است که ما باید برای رفاه جامعه تلاش کنیم برای بهبود اوضاع مردم و معیشت تلاش کنیم. و این که نباید در نظر بگیریم که چه می‌شود با پرداختن به مقوله‌ها از خرافات نجات پیدا کنیم و به اخلاق بگردیم. منشا ارزش‌های اخلاقی از منظر دینی خدا است و می‌گویند ارزش‌ها مثل عدالت، برابری و نوع دوستی یک امر فطری است ولی از لحاظ جامعه‌شناختی منشا اخلاق جامعه است، ما باید برای مردم و برای جامعه‌ی خودمان اخلاق اجتماعی تعریف کنیم یعنی شاخص‌هایی را در نظر بگیریم و اخلاق را در بستر اجتماعی مطالعه کنیم و ارزش‌هایی را که موجب خیر و مصلحت و صلاح عموم است به آن پایبند باشیم و در آن جا قضاوت دینی نکنیم. کار خوب، کار خیر، عمل صالح را ارج دهیم و قدر بدانیم در آن جا قضاوت دینی نکنیم. بگوییم اگر کار خوب توسط مومن انجام می‌شود، کار خوب توسط غیرمومن نیز انجام می‌شود و هدف اول در اجتماع ارزش را در بردارد. در نزد خدا است که مومنان عفو یا پاداش مضاعفی می‌گیرند، ما نباید این قضاوت‌های تنگ‌نظرانه را در نظر بگیریم، برای هرکسی که کار نیک انجام می‌دهد و برای توسعه‌ی اجتماعی نشان می‌دهد برایش ارزش اخلاقی قائل می‌شویم. آن اخلاق مدنی باید توسعه پیدا بکند و به این شکل که آن را سازمان بدهیم و نظام اخلاقی را درک کنیم تا بتوانیم فعالیت نظری یا معرفتی را افزایش دهیم. همین مباحثات جدال‌های کارشناسانه و کار فکری است. از آن سو مبارزه مدنی منظم برای بست وجود دارد. توسعه و مکارم اخلاقی از جانب هر گروه و حزبی که باشد ما نباید مومن و غیر مومن بپرسیم، باید همه را به اخلاقیات مدنی دعوت کنیم. برای بهبود مردم، آزادی مردم، برای برابری، اخلاق مداری، عمل صالح که همه ما باید مشارکت داشته باشیم و این باید شعار باشد، اخلاق را در بستر عمل اجتماعی رشد دهیم تا بتوانیم به جایی برسیم. قضاوت‌های ارزشی، دینی را برای آخرت داریم که در جامعه اخلاقی این‌گونه می‌تواند با کارهای منطقی رشد پیدا کند و محقق شود. در این دستگاه معرفتی جایگاه خرافات و اخلاق را می‌گوییم و تشابهاتی که از بعد نظری و عملی دارند از نظر تحقق و رشد عقولی که در دنیا می‌توانند داشته باشند، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در اخلاق، هم در بعد نظری و هم در واقعیت‌های اجتماعی در بینشان دارند.